

جست‌وجو در احوال نصرت‌الدین کبودجامه و تصحیح اشعار او

رحمان ذبیحی *

رحیم هادی انداب جدید **

چکیده

از شاه نصرت‌الدین کبودجامه شاعر و امیر نام‌آور سده ششم اشعار پراکنده‌ای در منابع مختلف باقی مانده است. با وجود سرگذشت جالب و اوج و فرود زندگی وی و تأثیر او در سیاست و ادب روزگار خویش، تاکنون پژوهش دقیق و اطمینان‌بخشی در احوال و اشعار او صورت نگرفته است. منابع مختلف اشارات فراوانی به زندگی سیاسی و ادبی او دارند و این امر ضرورت جست‌وجویی دقیق در زندگی او را الزام می‌کند. به علاوه، از پنج قصیده باقیمانده از وی، تاکنون تنها یک قصیده، آن هم با کاستیهایی، در مطاوی آثاری چون *مونس‌الاحرار*، *بیاض تاج‌الدین احمد وزیر*، *مجمع‌الفصحا* و نظایر آن، منتشر شده است و چهار قصیده دیگر او، که از یک سو بیانگر طرز سخن و شیوه شاعری گوینده و از سوی دیگر حاوی اشاراتی به زندگی اوست، منتشر نشده است. مقاله حاضر جست‌وجویی در احوال و حوادث زندگی شاعر و تصحیح اشعار او بر مبنای یگانه دستنویس شناخته شده از اشعار اوست.

کلیدواژه‌ها: تاریخ ادبیات، شعر قرن ششم، نصرت‌الدین کبودجامه، زندگی، شعر، تصحیح اشعار.

* نویسنده مسئول. استادیار و عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ایلام /
r_zabih55@yahoo.com
** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی.

درآمد

جست‌وجو در احوال شاعرانی که دیوان آنها از میان رفته و تصحیح و نشر اشعار پراکنده آنها که در مطاوی تذکره‌ها، کتب لغت، جنگها، و مجموعه‌ها باقی مانده است، علاوه بر داشتن ارزشهای مستقل فراوان، گوشه‌هایی از تاریخ ادب فارسی را از پرده ابهام بیرون می‌آورد. تاکنون پژوهشهای بسیاری در شناخت آثار بازمانده و شخصیت شاعرانی که بخش اعظم سخن آنها در گذر روزگار از بین رفته، انجام گرفته است. از جمله می‌توان به پژوهش محقق فرانسوی ژیلبر لازار با عنوان *اشعار پراکنده قدیم‌ترین شعرای فارسی‌زبان* اشاره کرد (لازار ۱۳۴۱: ۶).

پژوهش دیگر را محمد دبیرسیاقی با عنوان *گنج بازیافته در شرح احوال و آثار شش تن از شاعران ادوار نخست ادب فارسی* انجام داده است (دبیرسیاقی ۱۳۵۵: ۳). محمود مدبری نیز شرح مختصر احوال و اشعار بازمانده بسیاری از شاعران بی‌دیوان سده‌های سوم تا پنجم هجری را با عنوان *شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان* منتشر کرده است (مدبری ۱۳۷۰: ص الف - و). نیز از پژوهش احمد اداره‌چی گیلانی با عنوان *شاعران هم‌عصر رودکی* می‌توان یاد کرد که شرح احوال و اشعار پنجاه شاعر کمتر شناخته شده عصر رودکی را در آن ارائه کرده است (اداره‌چی ۱۳۷۰: ۱۵-۲۰).

منابع دیگر پژوهش در احوال این شاعران، کتب تاریخ ادبیات به‌ویژه آثاری چون *سخن و سخنوران* از بدیع‌الزمان فروزانفر، *تاریخ نظم و نثر در ایران* از سعید نفیسی، *تاریخ ادبیات در ایران* از ذبیح‌الله صفا و نظایر آن است. در این آثار، مؤلفان علاوه بر بررسی احوال و آثار شاعران معروف و شناخته شده، به سرگذشت و سخن شاعران گمنام نیز پرداخته‌اند. با وجود چنین تلاشهای ارزشمندی، هنوز کثیری از گویندگان زبان فارسی هستند که پژوهشی دقیق و سنجیده در احوال آنان صورت نگرفته و یا بخش مهمی از آثار بازمانده آنها تصحیح و منتشر نشده است. از جمله

این شاعران امیر نصرت‌الدین کبودجامه شاعر سده ششم است که علی‌رغم سرگذشت جالب و پر فراز و نشیب و چند قصیده بازمانده از او، تاکنون پژوهش اطمینان‌بخشی در احوال و اشعار او صورت نگرفته است. این در حالی است که علاوه بر کتب تذکره در آثار مهم و معتبری همانند *المضاف الی بدایع الزمان فی وقایع کرمان* از افضل‌الدین کرمانی، *تاریخ طبرستان* از ابن اسفندیار، *تاریخ طبرستان* و *رویان و مازندران* از ظهیرالدین مرعشی و منابع دیگر به زندگی او اشارت‌ها هست. آنچه تاکنون از شعر وی منتشر شده عبارت است از یک قصیده که، با افزودن کاست، در مطاوی آناری چون *مونس‌الاحرار* بدر جاجرمی، *بیاض* تاج‌الدین احمد وزیر، *مجمع‌الفصاحی* هدایت و نظایر آن نقل شده و چند رباعی که در برخی از تذکره‌ها به همراه شرح حال مختصر شاعر ذکر گردیده است. بخش اعظم اشعار او که جز قصیده مذکور شامل چهار قصیده دیگر است و در دستنویسی یگانه از قرن یازدهم بر جای مانده (نک: منزوی ۱۳۴۹: ۲۴۹۱/۳)^۱ تاکنون تصحیح نشده است. موضوع پژوهش حاضر جست‌وجو در احوال نصرت‌الدین کبودجامه بر اساس تمام منابع شناخته شده - از جمله منابع کهن و نزدیک به روزگار شاعر - به همراه تصحیح اشعار اوست.

نام و لقب

نام شاعر در یکی از کهن‌ترین منابعی که ذکر وی به میان آورده «نصرت‌الدین کبودجامه» است (کرمانی، *المضاف*، ص ۴۷). در *تاریخ طبرستان* نام وی به صورت «نصرت‌الدین محمد کبودجامه» ذکر شده است (ابن اسفندیار، *تاریخ*، قسم ۳، ص ۱۵۰). قدیم‌ترین تذکره موجود زبان فارسی نیز نام شاعر را «المعظم نصرت‌الدین

۱. دستیابی به تصویر نسخه خطی جنگ شماره ۲۳۲۶ مجلس شورای اسلامی را مدیون فرهیخته ارجمند آقای بهروز ایمانی هستیم.

کبودجامه» ضبط کرده است (عوفی، لباب، ج ۱، ص ۵۱). تنها آگاهی جدید در باب نام و لقب شاعر در آثار تذکره‌نویسان پس از عوفی ذکر عنوان «شاه» برای اوست؛ چنان‌که نام او را گاه «نصرت‌الدین شاه کبودجامه» (اوحدی، عرفات، ج ۴، ص ۱۹۴۵؛ هدایت، مجمع، ج ۱، ص ۲۱۸) و گاه «شاه کبودجامه» یا «شاه نصرت‌الدین» ذکر کرده‌اند (آذر، آتشکده، ج ۱، ص ۸۴). لقب «المعظم» در لباب‌الالباب و «شاه» در منابع پس از آن و نیز ذکر سرگذشت و نمونه شعر او در باب پنجم لباب‌الالباب ذیل «ملوک کبار و سلاطین نامدار» (نک: عوفی، لباب، ج ۱، ص ۲۲-۶۳) گویای مقام و مرتبه سیاسی اوست.

تاریخ ولادت و زادگاه

از تاریخ ولادت و دوران جوانی نصرت‌الدین اطلاعی در دست نیست. با این حال از برخی قراین می‌توان ولادت او را در اواسط قرن ششم دانست: نخست اینکه رکن‌الدین ابوالمظفر ملک ارسلان‌بن طغرل شاه سلجوقی را که در فاصله سالهای ۵۵۶-۵۷۱ق بر تخت بوده (نک: راوندی، راحة، ص ۲۸۱-۳۰۱؛ ابن اثیر، کامل، ج ۹، ص ۴۴۴-۴۴۵) مدح گفته است:

شده است آسمان تخت و خورشید افسر که را باشد این افسر و تخت در خور
مگر سایه کردگار جهان را که او را همی زبید این تخت و افسر
شه دادگر داور ملک ایران پناه هدی رکن دین بوالمظفر
(نک: جنگ خطی، شماره ۲۳۲۶، ص ۲۵۴ و قصیده ۵ در مقاله حاضر: ب ۱-۳)

سرودن چنین اشعاری در مدح سلطان یاد شده مستلزم پختگی نصرت‌الدین در شعر و شاعری در فاصله روزگار سلطنت ابوالمظفر است.

قرینه دیگر اشاره اوست به پیری و سپیدمویی خویش در قصیده‌ای که در خوارزم و به روزگار خدمت سلطان علاء‌الدین محمد خوارزمشاه (حک:

۵۹۶-۱۷۷ (ق) سروده است.

عشق و پیری سربه‌سر زشتی و رسوایی بود ره به ده بردی دلم باری اگر برناستی
اینکه موی من سپیدست ار سپیدم دل بدی وین‌که دل گشته سیاه ار زلف مشک‌آسایی
(همان، ص ۲۵۲ و قصیده ۱ در مقاله حاضر، ب ۴-۵)

اشاره نصرت‌الدین به پیری خویش در عهد سلطان ییاد شده مستلزم ولادت او در حدود سالهای میانه سده ششم است.

در منابع کهن اشاره مستقیمی به زادگاه نصرت‌الدین وجود ندارد، اما از نام کیودجامه و نسبت استرآبادی - که از ولایات شرقی منطقه طبرستان بوده‌اند (نک: یاقوت، معجم، ج ۱، ص ۱۷۴-۱۷۵؛ ابوالفداء، تقویم، ص ۵۰۴-۵۰۵؛ ابن حوقل، صورة، ج ۲، ص ۳۷۸) - در دنباله نام او می‌توان زادگاه وی را استرآباد دانست. در میان تذکره‌های متأخر صحف ابراهیم به صراحت او را استرآبادی ذکر می‌کند (خلیل، صحف، گ ۲۰۱؛ نیز، نک: سامی، قاموس، ج ۵، ص ۳۸۲۳).^۲

نسب و صفات

مؤلف تاریخ کیودجامگان نام پدر او را رستم ذکر می‌کند (طاهری ۱۳۳۳: ۴۸) که شاه کیودجامه بوده و پس از وفات وی نصرت‌الدین به جای او بر تخت نشسته است و اردشیرشاه - شوهر خواهر نصرت‌الدین - که در فاصله سالهای ۵۶۸-۶۰۲ ق حکمران کل مازندران بوده، به فرمانروایی او بر آن منطقه رسمیت بخشیده است (همانجا؛ نیز نک: ابن اسفندیار، تاریخ، ج ۳، ص ۱۳۱؛ مرعشی، تاریخ، ص ۱۱۱) مقرر حکمرانی وی در آن ولایت «شهرک نو» بوده است و در همین شهر است که عوفی به درگاه او روی آورده و او را مدح گفته^۳ و از وی صله دریافت کرده است (نک: عوفی، لباب، ج ۱، ص ۵۱-۵۲).

۲. مؤلف تذکره روز روشن او را استرآبادی و سمنانی‌الاصل ذکر کرده است (صبا، روز روشن، ص ۳۴۴).

۳. عوفی این رباعی را در مدح نصرت‌الدین گفته است:

منابع کهن دلاوری و مهارت نصرت‌الدین را در رزم ستوده‌اند. افضل‌الدین کرمانی وی را «مردی فیروزجنگ» دانسته که بیانگر آشنایی او با فنون جنگی است (افضل‌الدین، المضاف، ص ۴۷؛ نیز، نک: رازی، هفت اقلیم، ج ۲، ص ۱۲۴۶). به گفته عوفی «اگر گوشه چشم به خشم بر فلک کبودپوش سرخ کردی روی روز سیاه شدی (عوفی، لباب، ج ۱، ص ۵۱). همچنین روحیه سلحشوری و دلاوری وی از یکی از قصاید او که در بحر متقارب و با مضامین حماسی سروده شده آشکار است (نک: قصیده ۵). ضمن اینکه در یکی از رباعیات او نیز همین لحن را می‌توان دید:

منم که چون به غضب زی فلک نگاه کنم جمال طلعت خورشید را تباه کنم
 کبودجامه‌ام آری ولی به تیغ کبود رخ عدو را از خون دل سیاه کنم
 (عوفی، لباب، ج ۱، ص ۵۲)

جز مهارت در رزم، او شاعر و حاکمی خوشگذران نیز بوده است؛ چنان‌که وقتی عوفی گرفتار قطاع طریق می‌شود و اسب و قماش او به سرقت می‌رود و می‌خواهد به خدمت نصرت‌الدین برود می‌بیند که «صبح و شام او به صبوح و غبوق مشغول بود و از صبح تا رواح با صبح به مغازله و معانقه می‌گذشت» تا اینکه عوفی یک رباعی برای او می‌فرستد و از وی اسبی درخواست می‌کند و حاجت روا می‌شود (همان، ص ۵۱) از همین رباعی ذوق و شمع نصرت‌الدین در شناخت شعر روشن می‌شود.

زندگی و روزگار شاعر

علی رغم تسلط سلجوقیان و خوارزمشاهیان بر بخش اعظم ایران در قرن ششم، در

در قالب ملک و عدل جان دگری
 کز رفعت و قدر آسمانی دگری
 (عوفی، لباب، ج ۱، ص ۵۱)

ای شاه به بذل بحر و کانی دگری
 زان روی کبودجامه می‌خوانندت

ولایات مختلف حاکمان و امرای مختلفی حکم می‌راندند؛ به عنوان مثال آل باوند و علی‌الخصوص حسام‌الدوله اردشیرشاه (حک: ۵۶۸-۶۰۲ق) در مازندران حکومت نسبتاً مستقلی داشتند (نک: ابن اسفندیار، تاریخ، ج ۱، ص ۱۱۴-۱۲۱؛ نیز، نک: گیلانی، تاریخ، ص ۴۹؛ خواندمیر، حبیب، ج ۲، ص ۴۲۱). این امر باعث بروز نوعی حکومت ملوک‌الطوایفی شده بود؛ در چنین مواردی درگیری و ستیز بین شاهان و حاکمان محلی امری اجتناب‌ناپذیر و در عین حال طبیعی بود.^۴ نواحی استرآباد و کیبوجامه در آغاز حکمرانی شاه نصرت‌الدین تابع اردشیر شاه، حاکم مازندران بود (ابن اسفندیار، تاریخ، ج ۳، ص ۱۵۰). اما پس از مدتی به تصرف سلطان تکش خوارزمشاه درآمد. پس از تسلط تکش بر این ناحیه، نصرت‌الدین سر از اطاعت اردشیرشاه برتافت و مطیع تکش شد.

مشهورترین واقعه زندگی نصرت‌الدین مربوط به زمانی است که سلطان تکش به سبب کید حسودان به او بدبین شد و کسانی در پی او فرستاد تا سر از تنش جدا کنند و به خدمت او آورند. چون مأموران سلطان به نزد نصرت‌الدین رسیدند با اعطای مال فراوان آنان را راضی کرد تا او را زنده به نزد سلطان برند. نصرت‌الدین زمانی به درگاه رسید که پادشاه، مجلس جشنی آراسته بود. چون نصرت‌الدین را زنده دید، از شدت غضب خواست تا گماشتگان را به جهت تأخیر در اجرای حکم مجازات کند، در این هنگام نصرت‌الدین این رباعی را به نشانه عذرخواهی در محضر پادشاه برخواند:

من خاک تو در چشم خرد می‌آرم عذرت نه یکی نه ده که صد می‌آرم

۴. به عنوان مثال می‌توان از جنگ سپاهیان خوارزمشاه با سلطان طغرل بن ارسلان در سال ۵۹۰ق یاد کرد که منجر به قتل سلطان طغرل و تسلط سلطان تکش بر منطقه عراق شد (نک: راوندی، راحه، ص ۳۷۰-۳۷۵)، همچنین باید اشاره کرد به لشکرکشی سپاهیان سلطان تکش به مازندران و قلمرو اردشیر شاه از ملوک آل باوند (نک: ابن اسفندیار، تاریخ، ج ۳، ص ۱۵۹) و نیز دعوی سلطنت میاجق در عراق که به نزاع با خوارزمشاه و قتل میاجق منجر شد (راوندی، راحه، ص ۳۹۸-۳۹۹).

سر خواسته‌ای به دست کس نتوان داد می‌آیم و بر گردن خود می‌آرم سلطان تکش از شنیدن این رباعی بجا و لطیف به وجد آمد و از او درگذشت و تمام اسباب و آلات مجلس جشن را به وی عطا کرد (عوفی، لباب، ج ۱، ص ۵۱-۵۲؛ نیز نک: رازی، هفت اقلیم، ج ۲، ص ۱۲۴۶-۱۲۴۷؛ اوحدی، عرفات، ج ۴، ص ۱۹۴۶).^۵ اگر داستانی که در تاریخ طبرستان آمده روایت دیگری از این واقعه نباشد، باید گفت که یک بار دیگر نیز بین او و سلطان تکش کدورتی پیش آمده که در آن ماجرا نیز نصرت‌الدین جان به سلامت رهانده است (ابن اسفندیار، تاریخ، ج ۳، ص ۱۵۰؛ نیز به تبع او، نک: مرعشی، تاریخ، ص ۱۱۴).

نصرت‌الدین پس از پیوستن به سلطان تکش به دشمنی با ولی‌نعمت سابق خویش شاه اردشیر پرداخت و سلطان را به ناپودی شاه مازندران ترغیب کرد و حتی خود در معیت لشکر خوارزمشاه به مازندران حمله کرد (ابن اسفندیار، تاریخ، ج ۳، ص ۱۵۹؛ مرعشی، تاریخ، ص ۱۱۶). پس از مرگ سلطان تکش به دربار فرزند او سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه روی آورد و تحت لوای او قرار گرفت اما در نهایت سلطان محمد به او بدبین شد و وی را محبوس کرد (نک: اعتمادالسلطنه، التمدوین، ص ۳۸۰-۳۸۱؛ طاهری ۱۳۳۳: ۵۰) و سرانجام نیز به دستور سلطان به قتل رسید.

زمان و مکان قتل نصرت‌الدین

کهن‌ترین و درست‌ترین روایت در باب زمان و مکان قتل نصرت‌الدین در المضاف الی بدایع الزمان فی وقایع کرمان (تألیف ۱۳۶۳ق) از افضل‌الدین کرمانی - که تنها سه سال پس از مرگ نصرت‌الدین نوشته شده - آمده است. بنا به گفته مؤلف،

۵. این واقعه از فرط شهرت در بسیاری از منابع دیگر نیز نقل شده است (نک: واله، ریاض، ج ۱، ص ۶۹۹؛ حسینی، تذکره، ص ۱۶۷؛ آذر، آتشکده، ج ۱، ص ۸۴؛ خلیل، صحف، گ ۲۰۱ و ۳۵۴؛ هدایت، مجمع، ج (۱) ۱، ص ۲۱۸-۲۱۹؛ بهادر، ذیل نظام‌الدین استرآبادی، شمع‌انجمن، ص ۷۲۷-۷۲۸؛ صبا، روز روشن، ص ۳۳۴؛ سامی، قاموس، ج ۵، ص ۳۸۲۳).

نصرت‌الدین روز یکشنبه اول ماه صفر سال ۶۱۰ هجری قمری موافق با سیزدهم تیرماه سال ۶۰۳ خراجی^۶ به اشارت سلطان محمد خوارزمشاه در «بافتِ کرمان» به قتل رسیده و اموال وی مصادره شده است (نک: کرمانی، المضاف، ص ۴۷-۴۸).

گزارش کرمانی را مؤلف *عرفات العاشقین* نیز با ذکر یک رباعی به نقل از تاریخ شاهرخی تأیید می‌کند (اوحدی، *عرفات*، ج ۴، ص ۱۹۴۸):

گر شاه کیودجامه بی‌جان نشدی سیمرغ وفاز دهر پنهان نشدی
یوسف‌صفت ار نساختی با گرگان ایوب‌صفت طعمه کرمان نشدی

روایتهای دیگری در باب زمان و مکان قتل او ذکر شده است که در مقابل روایت مذکور صحیح نمی‌نماید. از جمله علامه قزوینی در *تعلیقات لباب‌الالباب* زمان مرگ او را در حدود سال ۶۰۰ ق و براساس آنچه در متن و پاورقی آمده، در مکانی غیر از کرمان دانسته است (عوفی، *لباب*، ج ۱، ص ۳۰۴؛ نیز، نک: رایینو ۱۳۶۵: ۲۲۱). عباس اقبال (۱۳۸۴: ۴۰) قتل او را در مازندران و به هنگام فتح آن دیار به دست سلطان محمد خوارزمشاه ذکر کرده و صفا (۱۳۸۶: ۳۴۵/۲) نیز سال ۶۰۰ ق را زمان مرگ نصرت‌الدین نوشته است. هدایت هم در تعیین زمان مرگ او دچار اشتباه فاحش شده و سال ۶۸۹ ق را تاریخ مرگ او ذکر کرده است (هدایت، *مجمع*، (۱) ۱، ص ۲۱۹؛ به تبع او: نفیسی ۱۳۶۳: ۱۸۰/۱). سال ۵۸۹ ق هم که به عنوان تاریخ مرگ نصرت‌الدین در *تذکره روز روشن* (صبا، *روز روشن*، ص ۳۳۴) آمده، سهو واضح است. نصرت‌الدین پسری به نام کیخسرو داشته که او نیز به دستور سلطان محمد خوارزمشاه به قتل رسیده است (زیدری، *سیرت*، ص ۶۸). بیست و هفت سال پس از مرگ نصرت‌الدین و پس از تسلط مغولان بر مازندران برادرزاده او به حکم قآن در

۶. سال ۶۰۳ خراجی موافق با ۶۱۰ ق. تقویم خراجی از جمله تقویمهای قدیمی بوده که سلجوقیان کرمان از آن استفاده می‌کرده‌اند. این تقویم بر اساس ماههای شمسی بنا شده بود و در آن ایام، حدود هفت سال با سال قمری تفاوت داشته است (نیز، نک: کرمانی، *تاریخ*، ص ۲۹، ۹۸؛ *تاریخ تساهلی*، تعلیقات مصحح، ص ۳۱۰؛ ابن ابراهیم، *سلجوقیان*، ص ۸۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۵۰).

سال ۶۳۰ ق حاکم کیودجامه شده است (جوینی، جهانگشا، ج ۲، ص ۷۰۹).

شعر نصرت‌الدین

با اینکه از اشاره عوفی (باب، ج ۱، ص ۵۲) و مؤلف تذکره عرفات/العاشقین (اوحدی، عرفات، ج ۴، ص ۱۹۴۶) برمی‌آید که نصرت‌الدین اشعار فراوان داشته است، اما آنچه از وی باقی مانده حدود ۱۵۰ بیت شامل پنج قصیده و چهار رباعی است (نک: جنگ خطی شماره ۲۳۲۶ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۲۵۲-۲۵۵؛ عوفی، لباب، ج ۱، ص ۵۲؛ بدر جاجرمی، مونس، ج ۲، ص ۱۰۶۸؛ تاج‌الدین، بیاض، ج ۱، ص ۲۶۶؛ جنگ اسکندرمیرزا تیموری، نسخه خطی، گ ۲۴۱ الف؛ رازی، هفت اقلیم، ج ۲، ص ۱۲۴۷؛ بهاری، نسخه خطی، گ ۱۲۶؛ اوحدی، عرفات، ج ۴، ص ۱۹۴۶-۱۹۴۸).^۷ عوفی اشعار او را «سخت مطبوع و لطیف» دانسته است (عوفی، لباب، ج ۱، ص ۵۲). بر اساس اشعاری که از وی به جا مانده است، باید او را تالی سید حسن غزنوی، ملقب به سید اشرف، به شمار آورد؛ چنان‌که قصیده‌ای در استقبال یکی از قصاید او سروده است (نک: جنگ خطی شماره ۲۳۲۶، ص ۲۵۳، قصیده ۲ در این مقاله؛ نیز: غزنوی، دیوان، ص ۴۹-۵۱). رباعی معروف او به مطلع «من خاک تو در چشم خرد می‌آرم عذرت نه یکی نه در که صد می‌آرم» که بیشتر ذکر شد، در نزهة‌المجالس خلیل شروانی (ص ۵۳۲) به نام سید اشرف غزنوی آمده است که دلیل این امر را باید ناشی از تشابه سبک سخن این دو شاعر دانست. نصرت‌الدین جز سید اشرف به فردوسی و ازرقی و ادیب صابر هم نظر داشته است (نک: جنگ خطی شماره ۲۳۲۶: ۲۵۲-۲۵۵ و قصاید تصحیح شده در این مقاله: قصیده ۱ به تتبع ادیب صابر گفته شده است؛ نک: ادیب، دیوان، ۲۳۷. در قصیده ۵ به

۷. قصیده‌ای نیز در تذکره خیرالبیان به نصرت‌الدین نسبت داده شده که از او نیست بلکه از آن شاعری به نام بیغو ملک است (نک: بهاری، نسخه خطی، ص ۱۵۰). از آنجا که به احتمال قریب به یقین مؤلف خیرالبیان لباب/الالباب عوفی را در دست داشته و در لباب/الالباب سرگذشت بیغو ملک بلافاصله پس از شرح حال نصرت‌الدین ذکر گردیده است ظاهراً این امر منشأ اشتباه مؤلف خیرالبیان در ذکر قصیده بیغو ملک به نام نصرت‌الدین شده است.

فردوسی نظر داشته و از قهرمانان شاهنامه یاد کرده است و در همین قصیده نیز به ازرقی و شعر او اشاره‌ای دارد). نصرت‌الدین امیری ادیب و ادیب‌پرور بوده است (نک: عوفی، لباب، ج ۱، ص ۵۱-۵۲). قصاید او بیانگر تسلط نسبی او در شعر است. رباعیات او مطبوع و کلامش روان و خالی از تکلف است. وی رکن‌الدین ابوالمظفر پادشاه سلجوقی (حک: ۵۵۶-۵۷۱ق)، رضی‌الملک (از اهالی ترمذ و حاکم غزنین و برادر عمده‌الملک) و ضیاء‌الملک زوزنی (وزیر سلطان محمد خوارزمشاه) را مدح گفته است.

تصحیح اشعار

مبنای تصحیح پنج قصیده بازمانده از نصرت‌الدین جنگ شماره ۲۳۲۶ متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی، مورخ سده یازدهم هجری است (نک: منزوی ۱۳۴۹: ۲۴۹۱/۳؛ آقابزرگ، الذریعه، (۳) ۹، ص ۹۰۷). جز قصیده اول - که با افزودن و کاست در تعداد ابیات، در منابعی چون *مونس الاحرار*، *بیاض تاج‌الدین احمد وزیر* و *مجمع‌الفصحا* نقل شده است - این جنگ یگانه دستنویس حاوی قصاید بازمانده شاعر است. کاتب تمام واژه‌ها را بدون نقطه ضبط کرده و این امر تصحیح اشعار نصرت‌الدین را با دشواریهای بسیار روبه‌رو کرده است. روش تصحیح نگارندگان در قصیده اول بر مبنای مقابله ابیات دستنویس با منابع دیگر و در چهار قصیده دیگر بر مبنای دستنویس منحصر به فرد اشعار اوست.

قصیده ۸۱

اختصارات:

۱. اس: اساس (جنگ خطی شماره ۲۳۲۶ کتابخانه مجلس شورای اسلامی)

۲. مونس: مونس/احرار بدر جاجرمی.

۸. میرابوالقاسم فندرسکی استرآبادی قصیده‌ای در استقبال از این شعر شاه‌کیودجامه سروده است (نک: ذبیحی ۱۳۵۶: ۱۳۶-۱۳۹).

۳. بیاض: بیاض تاج‌الدین احمد وزیر.

۴. مج: مجمع‌الفصحای رضاقلی خان هدایت.

از دل من گر نه هر دم آتشی برخاستی^۹ ز آب چشم من جهانی سربه‌سر دریاستی
 آتش سودا بریزد آب روی عاشقان آبرو بر جای ماندی گر دلم برخاستی^{۱۰}
 من کیم از عاشقان^{۱۱} در^{۱۲} شهر خوارزم آنگهی ای دریغا^{۱۳} هر کسی را کار خود پیداستی
 عشق و پیری سربه‌سر زشتی و رسوایی بود ره به ده^{۱۴} بردی دلم باری اگر برناستی
 اینکه^{۱۵} موی من سپیدست ار سپیدم دل بدی وینکه دل گشته سیاه ار زلف مشک‌آساستی^{۱۶}
 کار من ناچار ازین باسازتر بودی که هست آنکه دلخواه منست امروز اگر با ماستی^{۱۷}
 می‌شنیدم^{۱۸} من که در خوارزم کس عاشق نشد یعنی از خوبی نباید هیچشان درباستی^{۱۹}
 گر ز حال من بدانستی نگار سنگدل هم بیخودی به من گر خود دلش خاراستی
 روی چون خورشید او را هر که دیدی^{۲۰} یک‌نظر همچو من شیدا شدی گر بوعلی سیناستی
 کی ستودستی^{۲۱} قد شمشاد یا^{۲۲} بالای سرو گر نه ایشان را چو یار من قد و بالاستی
 یار می‌گوید که تو بر من خطی آورده‌ای گفتم آری گفت باری گر بر آن طغراستی
 گفتمش زلفت بگیرم تا که گیرد دامنم گفت بتوانستی آری گر بدان^{۲۳} یغماستی^{۲۴}

۹. اس: برخواستی.

۱۰. بیاض: ابرویت گر بماندی گرد از او برخاستی، مونس، مج: برجاستی.

۱۱. مونس: عاشقی.

۱۲. مج: و!

۱۳. مونس: ای دریغ ار.

۱۴. مج: ره برد!

۱۵. مونس: این که، اس: ای که.

۱۶. مج: این بیت را ندارد.

۱۷. مونس: وین که دلخواهست ما را روز و شب با ماستی.

۱۸. مونس: من شنیدم.

۱۹. مونس: نایست آنچه‌شان درباستی، مج: این بیت را ندارد.

۲۰. بیاض: هر کو بدیدی.

۲۱. مونس و بیاض: قبولستی.

۲۲. بیاض: بر.

۲۳. مج: شهر اگر.

۲۴. مونس: گفت بتوانی گرفت آری اگر یغماستی.

گفتمش با ما درآ و^{۲۵} اندیشه از سلطان مکن
نام و ننگ خسروی گشته‌ست^{۲۶} دامنگیر من
جامه‌ام را نام از سودای تو گشته^{۲۹} کبود
خسرو خوارزم^{۳۱} از مازندران کردی طلب
کارها تا چون بود فردا نداند هیچ‌کس
دُر همی بارم ز طبع و یار می‌گوید ز دل^{۳۴}
خاستم اینک تو دانی و سرای و خان^{۳۶} خویش
چون نمی‌گردد^{۳۹} فزونی می‌نخواهم نیز آنک^{۴۰}
من طمع برداشتم این‌جا و ببریدم امید
چون درنگی نیستم اینجا^{۴۳} و خواهم رفت زود
اختیار مه نباشد آنکه در عقرب بود

من جوابش گویم ار سلطان کند واخواستی
گر نه^{۲۷} از آشوب من^{۲۸} خوارزم پرغوغاستی
گر نه^{۳۰} نام جامه^{۳۲} من اطللس و دیباستی
کاشکی امروز ما را وعده^{۳۳} فرداستی^{۳۳}
این^{۳۵} گرانجان کاشکی از پیش من برخاستی
آن^{۳۷} بتر بودی کم این‌جا مسکن و مأواستی^{۳۸}
روزگار از ناحفاظی^{۴۱} بر من آرد کاستی
گر نبودی زشت حالی خوردمی ناشاستی^{۴۲}
گر نکوتر داشتی زینم زمانه شاستی
اختیارش گر^{۴۴} بدی پیوسته در جوزاستی

۲۵. میج: - و.

۲۶. مونس: نام و نیک خسرو گیتی‌ست.

۲۷. مونس و بیاض و میج: ور نه.

۲۸. مونس: تن.

۲۹. مونس: او باشد، بیاض: [تو] تا شد.

۳۰. مونس و بیاض و میج: ور نه.

۳۱. مونس: خوارزمی.

۳۲. مونس: بندی.

۳۳. مونس: این بیت را ندارد.

۳۴. مونس و میج: به دل.

۳۵. میج: کاین.

۳۶. میج: خوان.

۳۷. میج: زین.

۳۸. مونس: این بیت را ندارد.

۳۹. مونس: نمی‌جویم.

۴۰. میج: تیر ز آنک.

۴۱. مونس: بی‌حفاظی.

۴۲. مونس: این بیت و بیت بعدی را ندارد.

۴۳. میج: این‌جا.

۴۴. مونس: گر خیار او.

قامت گردون کز آمد راستی ناید از او^{۴۵} راستی خود چشم نتوان داشت از ناراستی
 گر به عدل اندر جهان ماندی کسی کسری بدی ور به شاهی ملک ماندی پادشا^{۴۶} داراستی
 وه که از اندوه تنهایی به جان آمد دلم خو به تنهایی بکردی^{۴۷} گر دلم داناستی^{۴۸}
 گر کسی بودی که پیشم چارتایی برزدی^{۴۹} این دو تایی در بر من هر زمان یکتاستی^{۵۰}
 وین^{۵۱} غزل را خوش فروخواندی به آواز حزین جان بدو^{۵۲} بخشیدمی حالی ار^{۵۳} از من خواستی
 آن بت مجلس فروز امروز^{۵۴} اگر با ماستی بی وفا یارا اگر من بودمی خصم وفا
 زود رسم بی وفایی از جهان برخاستی^{۵۵}

قصیده ۲

تا نگارم خطّ مشکین بر گل تر می‌کشد نیست در عالم کسی کز خطّ او سر می‌کشد
 بنده آن خطّ و رخسارم که گویی دست حسن سایبان بر آفتاب از عنبر تر می‌کشد
 پرده شام سیه بر صبح صادق می‌نهد دامن شب بر رخ روز منور می‌کشد
 شمع را بنگر که تا بر معرض رویش نشست هر زمانی سرزنش از دست دیگر می‌کشد
 بر دلم زان شکر تنگش جهان تنگ آمده‌ست وین همه رنج از پی آن تنگ شکر می‌کشد
 این زمان در خاک کرمان هست چو بادم به دست وز دل و چشمم غم او آب و آذر می‌کشد
 دل بر من کی بماند چون به مغناطیس عشق از بر من نرگس مخمور دلبر می‌کشد

۴۵. مج: نبود در او.

۴۶. مونس: پادشه.

۴۷. مونس: بکردی، مج: نکردی.

۴۸. مونس: ایبات پس از این بیت را ندارد.

۴۹. بیاض: می‌زدی.

۵۰. بیاض: این دو تایی در برم از شوق تو یکتاستی.

۵۱. مج: وین.

۵۲. بیاض: به وی.

۵۳. بیاض و مج: گر.

۵۴. مج: ما.

۵۵. مج: این بیت را ندارد.

هر که بیند نرگس سیراب او گوید مگر
آصف ثانی رضی‌الملک تاج‌الدین که چرخ
آنکه تا درگاه او گشت آشکارا بنده‌وار
می‌بیاراید جیبش را به دولت، روزگار
از فلک تقدیر پیش خاطب القاب او
رشک حاتم می‌شود گاهی که بخشش می‌کند
گفت سید اشرف غزنی که سوی چرخ بر
من نمی‌گویم که ابر از جود تو گوهر برد
آفتاب چرخ اگر بر کان نظر می‌افکند
تو نظر بر هر که افکندی به عکس آفتاب
خضم تو بد کرد وز کیفر نیندیشید لیک
تو مکافات بدی با دشمنان نیکی کنی
هر که او بر مرکب مدحت سواری می‌کند
ای سوار مرکب همت مرا گردان سوار
تا فلک روی زمین را از صبا دم می‌دهد
باد حکمت مالک محشر که دور آسمان

سرمه از خاک در دستور کشور می‌کشد
رایت اقبال او هر روز بر بر می‌کشد
صورت اقبال را گردون بدین در می‌کشد
هر که را رای جهان آرای او بر می‌کشد
از پی تعظیم او نه پای منبر^{۵۶} می‌کشد
کار حیدر می‌کند گاهی که خنجر می‌کشد
دامن گوهر ز جود شاه سنجر می‌کشد^{۵۷}
کان گهر بی‌اختیار بحر از او بر می‌کشد
رایگانی نیست کز کان زرّ و گوهر می‌کشد
آن کس از کان کف تو زرّ و گوهر می‌کشد
این زمان از حادثات چرخ کیفر می‌کشد
لاجرم از دشمنان، کین تو اختر می‌کشد
پیش دستی از عطایت اسب و استر می‌کشد
زانکه طبع من به اسبی نغز پیکر می‌کشد
ور زمین بهر معاش آدمی بر می‌کشد
مدت عمر تو را تا روز محشر می‌کشد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

قصیده ۳

چو یار من خط مشکین کشید گرد قمر
نگر به روی نگارم چه تابد آن غلطت^{۵۸}
سزد که از خط آن ماه بر ندارم سر
خورست و سنبل سیراب آمدش در خور

۵۶. در اصل چنین است و ظاهراً «نه پایه منبر» درست باشد.

۵۷. نک: غزنوی، دیوان، ص ۴۹.

۵۸. غلطت: ماده سیاهی که زنان برای زینت با آن بر رخسار خط می‌کشند (دهخدا ۱۳۷۷: ذیل غلظه).

پدید گشت خط مشکبار عنبربوی
 عجب بود که برآید ز ارغوان لاله
 فروز حسن ز خط سیاه رویش را
 کنون که خط سیاهش نمود روی به ما
 خطش نبات سیاهست و اوست شاخ نبات
 خطیست بر رخ آن مه که گر کنم صد سال
 به کنه آن نرسد زآنکه آمدهست خطش
 خدایگان صدور جهان ضیاءالملک
 نگین دولت و دین آنکه دین و دولت را
 جناب او به صفت، آسمان روزی ده
 سرِ بدان هر نفس چنان همی نازد
 عقاب همت او را ز قدرت آمد بال
 کند سزای ولی لطف او ز مرمر آب
 زهی ستوده وزیری که پیش فرمانش
 شد آسمان چهارم ز مسند تو خجل
 اگر رسد به جحیم آفتاب دولت تو
 و گر ز جود تو بادِ بهار مایه برد
 [به] دولت تو کسی را شگفت نماند
 بشر به پیش تو خدمت سر کند زان رو
 زهی مدایح ذات تو آفتاب و ضیا
 مگر به مدح تو گفت اوستاد عجم
 کنی به ساغر شادی چو مادر از فرزند
 کرم پناها شعر بلند من آمد
 به گرد عارض آن لاله روی نسرين بر
 عجب بود که بروید ز لاله سیسنبر
 که خوش نماید در تیره شب مه انور
 ز خط او نکند دل به هیچ گونه گذر
 دهان او شکر تنگ و اوست تنگ شکر
 به وصف او چو قلم روز و شب دهان را تر
 چو خط خامه دستور در زمان چو سر
 که هست خامه او چرخ ملک را محور
 ز فرّ طلعت او شاد و روشنست اختر
 خطاب او ز خرد خسرو سلیمان فر
 که در مقام تفاخر جهانیان به هنر
 همای همت او را ز دولت آمد پر
 کند ز بهر عدو عنفش آب را مرمر
 کمر بیست قضا، چون قلم دوید به سر
 که کار ملک چو خورشید ساختی به نظر
 دمد ز آتش او چون بر آب نیلوفر
 ز جرم خاک به جای نبات روید زر
 اگر به دست ولی سنگ را کند گوهر
 سرست جای خرد را ز عضوهای بشر
 خهی سؤال و دلت غنچه و نسیم سحر
 که جز تو را نبود مدحتی چنین در خور
 شوی به سائل خرم چو عاشق از دلبر
 پر از معانی روشن چو گنبد اخضر

مدایح چو تویی شاید ار چنین گویم که از مدیح تو جویند بحر و کان گوهر
مقیم تا نبود باد را ز کوه مدد مدام تا نبود کوه را ز باد ضرر
بنای عمر تو را همچو کوه باد ثبات برید صفت باد تو را همچو باد، سفر
به فرّ طلعت میمون تو مبارک شد خجسته عید که اقبال باشدش درخور

قصیده ۴

گر ماه من پدید کند از نقاب روی از شرم در نقاب کشد آفتاب روی
در شب چو روز روی نماید به آسمان پنهان کند چو روز به شب ماهتاب روی
ای عقل من نثار تو، از من مپیچ سر وی جان من فدای تو از من متاب روی
رویت عرق کند چو دم من بدو رسد آری بماند از گل و آتش گلاب روی
روی چو سیم‌ناب تو تا دیده‌ام شده‌ست از لعل ناب اشکم و از زرّ ناب روی
نی نی که تا چو روی تو رنگین بود به چشم از خون دل کنم همه ساله خضاب روی
در بند تاب زلف توام زین خیل نظر گویی تو را خلاص نماید به خواب روی
چون آب روی من بشد از مهر روی تو زان روی مهر نیست مرا و عذاب روی
آن به که روی سوی در سروری نهم کز آب جاه اوست مرا جاه و آب روی
مخدوم شمس دولت و دین کز شهرتش در پیش او چو سایه نهد بر سراب روی
سر دفتر کرام محمدت آنکه کرد بخل از سخای کرمش چون تراب روی
فرخنده اختری که به فرّ عیانش تیر ضعیف را بنماید شتاب روی
هر مه ز مهر، ماه شود نیمه رکاب گوید که بر قدم نهمش چون رکاب روی
ای آفتاب قدر تو ای آنکه آسمان بر خاک، پیش قدر تو بنهد چو آب روی
بر ناب ازدها چو بخوانند نام تو هنگام زخم نوش نماید ز ناب روی
لفظ خوش تو شاد کند چون رباب دل جود کف تو سرخ کند چون شراب روی
احسان تو فرشته رحمت شد و تو را بنماید آن فرشته به روز حساب روی
مر مادح تو راست به دنیا و آخرت از دولت مدیح تو مال و ثواب روی

ای آنکه بکر معنی طبعم به مدح تو
 چون دست فکر تو صدف مدح برگشاد
 تا از زمین به لطف برآرد نبات سر
 بادا چنان ز روی معالی جناب تو
 کرد آشکار جلوه‌کنان از نقاب روی
 بنمود در پای تو در خوشاب روی
 تا از هوا به جود نماید سحاب روی
 کارند همگنان به سوی آن جناب روی

قصیده ۵

شده‌ست آسمان تخت و خورشید افسر
 مگر سایه کردگار جهان را
 شه دادگر داور ملک ایران
 برآرنده نام سلطان که بپیش
 زهی چون خرد در همه جا ستوده
 هر آن‌کو ندیده‌ست فرّ الهی
 چه خواند تو را عقل، روح مجسم
 پذیرفت جان و روان گشت بی‌پا
 به پیش خطیب آمد از شوق نامت
 چنان شد که از بیم عدل تو زین پس
 در ایام عدل تو بر دست رگزن
 ز تأثیر عدل تو امروز ماهی
 هر آن‌کس که در خواب بیند کفت را
 هر آن‌کس که او مدح تو گفت خواهد
 به گوشت چنان آید آواز سائل
 گشاید ره سمعش از فرّ مدحت
 که را باشد این افسر و تخت در خور
 که او را همی زبید این تخت و افسر
 پناه هدی رکن دین بو المظفر
 همه جای بگرفت همچون سکندر
 خهی چون قضا بر همه کس مظفر
 کنون گو بیا و جبین تو بنگر
 چه گوید تو را روح، عقل مصور
 چو نام شریف نهادند بر زر
 گر آهن بدوزند بر پای منبر
 اطّیا بکوبند نام مزور
 ز خون ریختن توبه کرده‌ست نشتر
 ز آتش بیاید رمان چون سمندر
 چو بیدار شد گشته باشد توانگر
 چو عیسی سخن‌گو بزاید ز مادر
 که در گوش عشاق آواز دلبر
 اگر مدحت تو بخوانند بر کر

جهانی و طبع تو بحری پر از دُر
ز تیغ تو روشن شد آفاق و بی‌شک
مگر ازرقی وصف تیغ تو گوید
به شمشیر تو باز بسته‌ست گیتی
کمان کرد تیر تو قد عدو را
به روزی که رعد آید از کوس غرآن
شود خاک شنگرف در پیش مینا
چنان گردد از هیبت آن روز عالم
نهنگ از نهیب سر تیغت آن دم
تو گاهی درآیی به میدان که آنجا
شتاب و درنگت چنان کشتی را
چو گردد امل را حسام تو قاطع
پر از جسم بی‌جان شود روی میدان
کند تیغ تو گر بگردند پنهان
به نیزه صلابت ربایی ز آهن
جهان داورا کز جهان گشت اکنون
بدان تا کنم چون نسیم بهاری
چو اشعار فردوسی از شاهنامه
به نزد خرد شعرم آب حیات است
الا تا بود بر فلک هفت کوكب
تو را باد این هفت کشور مسلم

سپهری و تیغ تو برجی پر اختر
کند تیغ خورشید گیتی منور
کزو خلق را آید این قول باور
عرض باز بسته‌ست لابد به جوهر
به جز تو که را بود تیر کمان‌گر
به جایی که خون بارد از ابر خنجر
شود سنگ یاقوت در زیر گوهر
که ماده شود در رحم بچه نر
کشف‌وار در سینه پنهان کند سر
بود معرکه بحر و کشتیش لشکر
گاهی بادبان باشد و گاه لنگر
چو گردد اجل را خدنگ تو رهبر
پر از جان بی‌جسم گردون اخضر
بر افلاک هر پیکری را دو پیکر
به خنجر حرارت ببری ز آذر
مرا خدمت بارگاهت میسر
به مدحت مشام جهان را معطر
کز آن یافت نام ابد رستم زر
کز آن نام زنده شود تا به محشر
الا تا بود بر زمین هفت کشور
تو را باد این هفت کوكب مسخر

رباعیات^{۵۹}

۱

من خاک تو در چشم خرد می آرم
عذرت نه یکی نه ده که صد می آرم
سر خواسته‌ای به دست کس نتوان داد
می آیم و بر گردن خود می آرم^{۶۰}

۲

ترکی که به رخ درد مرا درمان است
او را دل من همیشه در فرمان است
بخریده‌امش به زر، به صد جان ارزد
جانی که به زر توان خرید ارزان است

۳

منم که چون به غضب زی فلک نگاه کنم
جمال طلعت خورشید را تباه کنم
کبودجامه‌ام آری ولی به تیغ کبود
رخ عدو را از خون دل سیاه کنم

۴

بر ذره نشینم بجهد بختم بین
موری به دو منزل ببرد رختم^{۶۱} بین
گر لقمه مثل ز قرص خورشید کنم
تاریکی سینه آورد بختم بین^{۶۲}

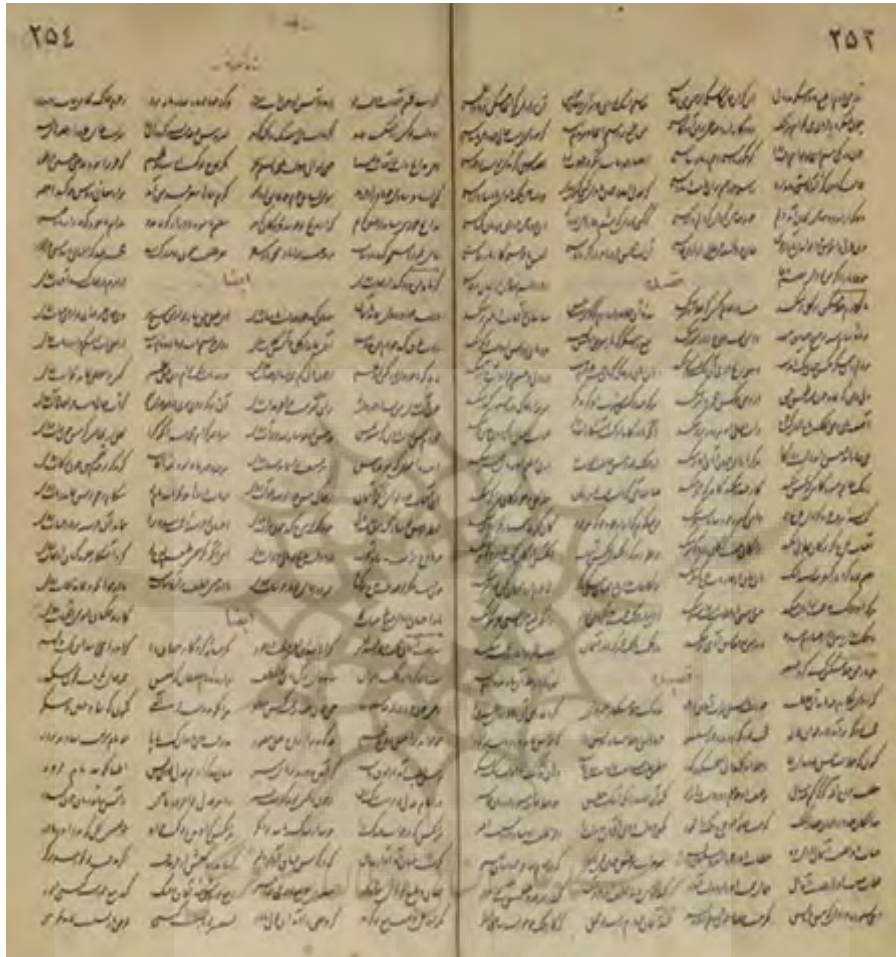
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۵۹. رباعیات نصرت‌الدین در نسخه مورد استفاده ما نیست. مأخذ ما در ذکر رباعیات او لباب‌الالباب عوفی است. گفتنی است که این رباعیات از طریق لباب‌الالباب به تذکره‌های دیگری چون عرفات‌العاشقین و هفت‌اقلیم راه یافته است (نک: اوحدی، عرفات، ج ۴، ص ۱۹۴۶؛ رازی، هفت‌اقلیم، ج ۲، ص ۱۲۴۷).

۶۰. این بیت در تاریخ جهانگشا نیز آمده است (نک: جوینی، جهانگشا، ج ۳، ص ۹۹۳).

۶۱. در اصل: درختم!

۶۲. این رباعی تنها در تذکره خیرالبیان آمده است و در مورد انتساب آن به نصرت‌الدین جای تردید است (نک: بهاری، نسخه خطی شماره ۱۰۱۰۵ مجلس شورای اسلامی، ص ۱۲۶).



تصویر برگ دوم اشعار نصرت‌الدین کیودجامه در جنگ شماره ۲۳۲۶ کتابخانه مجلس

منابع

- آذریبگدلی، لطفعلی بیگ، آتشکده، تصحیح حسن سادات ناصری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۷-۱۳۳۸ ش.
- آقابزرگ تهرانی، محمدحسن، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۶ ق.
- ابن ابراهیم، محمد، سلجوقیان و غز در کرمان، تصحیح محمد ابراهیم باستانی یاریزی، تهران، طهوری، ۱۳۴۳ ش.
- ابن اثیر، عزالدین، الکامل فی التاریخ، ج ۹، راجعه و صححه محمد یوسف الدقاقه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ ق.
- ابن اسفندیار کاتب، بهاءالدین محمد بن حسن، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، به اهتمام محمد رمضان، تهران، پدیده، ۱۳۶۶ ش.
- ابن بدر جاجرمی، محمد، مونس الاحرار فی دقایق الاشعار، با مقدمه محمد قزوینی، به اهتمام میر صالح طیبی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰ ش.
- ابن حوقل، صورة الارض، القسم الثانی، مطبعه لیدن، بریل، ۱۹۳۹ م.
- ابوالفداء، تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ ش.
- ادیب صابر ترمذی، دیوان، تصحیح احمد عبدالله اف، تهران، الهدی، ۱۳۸۰ ش.
- اعتماد السلطنه، محمدحسن، التدوین فی احوال جبال شروین (تاریخ سوادکوه مازندران)، تصحیح و پژوهش مصطفی احمدزاده، تهران، فکر روز، ۱۳۷۳ ش.
- اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۸۴، تاریخ مغول، تهران، امیرکبیر.
- اوحدی بلیانی اصفهانی، تقی الدین، عرفات العاشقین و عرصات العارفين، ج ۴، تصحیح ذبیح الله صاحبکاری و آمنه فخر احمد، تهران، میراث مکتوب - کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
- بهادر، محمد صدیق حسن خان، تذکره شمع انجمن، تصحیح محمد کاظم کهدویی، یزد، دانشگاه یزد، ۱۳۸۶ ش.
- بهاری سیستانی، محمود، تذکره خیرالبیان، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۱۰۱۰۵، [بی تا].
- تاج الدین وزیر، احمد بن محمد، بیاض، تصحیح علی زمانی علویجه، قم، مجمع ذخایر اسلامی، ۱۳۸۱ ش.

- تاریخ شاه‌ی قرختائیان، مؤلف ناشناخته، به اهتمام و تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵ش.
- جنگ اسکندر میرزا تیموری، کتابخانه موزه بریتانیا، میکروفیلم کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۲۴.
- جنگ خطی شماره ۲۳۲۶ متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی، کتابت قرن ۱۱.
- جوینی، علاء‌الدین عظاملک محمد، تاریخ جهانگشا، ج ۲، تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی، تهران، فردوس، ۱۳۸۵ش.
- حسینی، میرحسین دوست سنبهلی، تذکره حسینی، چاپ سنگی، لکهنو، ۱۲۹۲ق.
- حموی، یاقوت، معجم‌البلدان، بیروت، دار صادر، ۱۳۹۷ق.
- خرنذری زیدری نسوی، شهاب‌الدین محمد، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴ش.
- خلیل بنارسی، علی ابراهیم‌خان، صحف ابراهیم، نسخه خطی شماره fol.711، متعلق به کتابخانه دانشگاه توپینگن، [بی‌تا].
- خلیل شروانی، جمال، نزهة‌المجالس، به کوشش محمدامین ریاحی، تهران، زوار، ۱۳۶۶ش.
- خواندمیر، غیاث‌الدین، تاریخ حبیب‌السیر، ج ۲، تهران، خیام، ۱۳۸۰ش.
- دهخدا، علی‌اکبر، لغتنامه، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران، دانشگاه تهران.
- ذبیحی، مسیح، ۱۳۵۶، استرآبادنامه، تهران، امیرکبیر.
- رایینو، هل، ۱۳۶۵، مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، علمی و فرهنگی.
- رازی، امین‌احمد، تذکره هفت اقلیم، تصحیح محمدرضا طاهری، تهران، سروش، ۱۳۸۹ش.
- راوندی، محمدبن علی‌بن سلیمان، راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق، به کوشش محمد اقبال، تهران، اساطیر، ۱۳۸۶ش.
- سامی، شمس‌الدین، قاموس‌الاعلام، ج ۵، استانبول، مهران، ۱۳۱۴ق.
- صبا، محمدمظفر حسین، روز روشن، چاپ سنگی، بهوپال، ۱۲۹۷ق.
- صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۸۶، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، تهران، فردوس.
- طاهری‌شهاب، محمد، ۱۳۳۳، تاریخ کیودجامگان، سالنامه کشور ایران، س ۱۰، تهران.
- عوفی، محمد، لباب‌الالباب، به سعی و اهتمام و تصحیح ادوارد برون، بریل، لیدن، ۱۹۰۶م.

- غزنوی، سید حسن، دیوان، به تصحیح و مقدمه سید محمدتقی مدرس رضوی، تهران، اساطیر، ۱۳۶۲ ش.
- کرمانی، افضل‌الدین، تاریخ افضل یا بدایع‌الازمان فی وقایع کرمان، تصحیح مهدی بیانی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۲۶ ش.
- کرمانی، افضل‌الدین، المضاف الی بدایع الزمان فی وقایع کرمان، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، اساطیر، ۱۳۹۱ ش.
- گیلانی، ملا شیخعلی، تاریخ مازندران، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ ش.
- مرعشی، سید ظهیرالدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به کوشش محمدحسین تسبیحی، تهران، مطبوعات شرق، ۱۳۴۵ ش.
- منزوی، احمد، ۱۳۴۹، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تهران، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای.
- نفیسی، سعید، ۱۳۶۳، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ج ۱، تهران، فروغی.
- واله داغستانی، علیقلی خان، تذکره ریاض‌الشعرا، به کوشش ابوالقاسم رادفر و گیتا اشیدری، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۹۱ ش.
- هدایت، رضاقلی خان، مجمع‌الفصحا، بخش اول از جلد اول، به کوشش مظاهر مصفا، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۲ ش.